

حکیم‌پس

حکیم در اجتماع با روابط اجتماعی خود چه می‌کند؟

خط شکن

آن اوایل که تمدن بشری تازه بنا گذاشته شده بود، خط قرمز و این حرف‌ها سوسول بازی به حساب می‌آمد و از آنجا که حکیم در هر دوره‌ای جزو روشنفکران آن جامعه به حساب نمی‌آمد بلکه از عقب ماندگان بود، با این مفهوم بسیار مبارزه کرد. ایشان بد موقع وارد خانه مردم می‌شد، وقتی کسی چاق یا لاغر می‌شد، به رویش می‌آورد و سؤال خصوصی‌ای نبود که از کسی نپرسد و خط قرمزی نبود که نشکند.

حکیم اما همان طور که خط قرمزها را می‌شکست، برای همه عقاید آدم‌ها هم احترام قائل می‌شد. شعارش احترام به همه عقاید بود، البته که به شعارش عمل نمی‌کرد اما به هرحال همین شعار را هم خیلی‌ها نداشتند. او آن قدری در روابط بین فردی اش انسان منعطفی بود که در آزمون انعطاف بدنی نمره خوبی را به دست آورد اما آزمون دراز و نشست... ببخشید! این اطلاعات برای موضوع دیگری است. چه داشتم عرض می‌کردم؟ بله! گویا آن موقع که خم کردن خط قرمزها مد نبوده است، حکیم آنها را می‌شکسته. باعث افتخار ماست که ایشان توانست در مدت کوتاهی با رسیدن به بالاترین حد بی شعوری، هرچه خط قرمز بر سر راهش بود را بشکند.

مرد ۱۰ هزار و ۵۰۰

وقتی که دیگر مبارزه حکیم جواب نداد و مردم متمدن که آدم‌های خط شکنی (خط قرمز شکن) مثل حکیم را آدم به حساب نمی‌آوردند، در جامعه زیاد شدند، حکیم تصمیم گرفت که هم‌رنگ جماعت شود تا رسوای جماعت نشود. ایشان در هر جمعی که می‌رفت، با سرعتی عجیب و غریب به آدم‌های آن جمع شبیه می‌شد (این انعطاف بدنی بالا ریشه در همان آزمون‌ها دارد).

حکیم توانست لقب آفتاب پرست قرن را به خودش اختصاص بدهد و مستقیماً از دست جناب آفتاب پرست بزرگ (رئیس قبایل آفتاب پرستیان) جایزه دریافت کند. همچنین ایشان یک دوره آموزشی پیشرفته نیز برای جماعت جویای نام آفتاب پرستیان برگزار کرد.

حکیم در این دوران، زندگی سختی داشت. به هرحال هر چرت و پرتی را تکرار کردن و پذیرفتن و ادا درآوردن، کار راحتی نبود!

برخی منابع می‌گویند که ایشان با همین آفتاب پرست بازی‌ها توانست نظر یک سری مدیر را جلب کند و بسمت هم بگیرد اما ما انکار می‌کنیم. مطمئناً اینها شایعاتی برای خراب کردن شخص حکیم و ریختن آبرو و اعتبار بسیار ایشان است.

مکتب اجتماعی حکیم

در دورانی که هر کس می‌توانست با چسباندن یک «ایسم» به خودش، مکتبی تاسیس کند و جلال و جبروتی داشته باشد، حکیم تصمیم گرفت سبک زندگی اجتماعی‌اش را به صورت یک مکتب در بیاورد.

به هرحال، شکاندن هم‌زمان همه خط قرمزها با درصد بی شعوری بالا و زندگی آفتاب پرستی نیاز به مهارت‌هایی داشت که از هر کسی بر نمی‌آمد. همین طور شد که حکیم با ابداع مکتب «حکیم‌پس» توانست به درد نخورترین مکتب قرن را تاسیس کند. خوشبختانه ایشان خیلی شلوغش نکرد و در طول و عرض حیاتش تنها یک دنبال کننده داشت که آن هم همسرش بود. بعضی منابع ادعا دارند که همسر حکیم از روی رودربایستی این مکتب را پذیرفت اما ما این را هم انکار می‌کنیم و همه اینها شایعاتی جهت تخریب حکیم است. ما مطمئن هستیم که زن حکیم رودربایستی با ایشان نداشت بلکه از سر بیکاری بود که این مکتب را پذیرفت!

البته لازم به ذکر است که حکیم با همین مکتب توانست دفتر و دستکی راه بیندازد و پرسر در خانه‌اش «فیلسوف بزرگ حکیم» را حک کند.

از طرفی ایشان با داشتن این لقب، پا به مدارس و دانشگاه‌ها نیز گذاشت.

حکیم در افعی تهران

نظریه «خم کردن خطوط قرمز» اولین بار از دهان حکیم بیرون زد. ایشان معتقد بود که گاهی می‌توانیم به جای شکاندن خطوط قرمز، آنها را خم کنیم. همچنین ایشان با ذکر مثال، این مهم را برای ما بیشتر توضیح داده است. ایشان فرمودند فرض کنید یک اتاق درمانی هست؛ در این اتاق یک تراپیست خانم جوان حضور دارد و یک آقای کارگردان ۵۰ ساله. دست بر قضا آقای کارگردان فیلم اولی است و زندگی پرماجری هم دارد. خانم تراپیست و آقای جوان عاشق هم می‌شوند؛ در این موقعیت خاص تراپیست می‌تواند خط قرمزها را خم کند و از آقای جوان، کتاب و موزیک و اینها دریافت کند. بحث «خم کردن خطوط قرمز» در هفته‌های اخیر بسیار محبوب شده است که البته ما علت آن را نمی‌دانیم. لازم به ذکر است که هرگونه شباهت جزئی در گفته‌های حکیم، هیچ ارتباطی با آثار نویسندگان دیگر ندارد. همه نظریه‌های حکیم محصول تفکر خلاق و جدید شخص جناب حکیم است. و سلام!

